

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

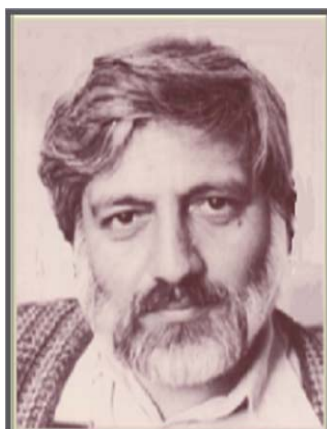
afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: زنده یاد «قیوم رهبر»
ارسالی: کمیته فرهنگی «ساما»
۲۹ جنوری ۲۰۱۸

چرا و چگونه جنگ مقاومت کنونی ما به پیروزی می رسد؟



آغاز سخن:

از چندی به این سو مطبوعات جهانی و منطقه با لحن بدبینانه ای در مورد مقاومت افغانستان سخن می گویند. آن «قهرمان بازی ها» و «افسانه سازی» های اول جنگ که به طور دائم زینت بخش صفحات اول روزنامه ها و تصاویر روی جلد مجلات معتبر جهانی بود، اکنون جای خود را به «عقلانیت» دانشمندان و دلسوزانه داده است. این چرخش روی دیگر همان سکه نامعقول نخستین است که در اوائل «پیروزی سریع» و «فتح کابل در ماه عید» را مزده می داد، و اکنون به عکس خود که ناامیدی از پیروزی و بی ایمانی بر ظرفیت شگفت انگیز مردم ماست، مبدل گشته است. و بدین صورت آن چه در جراید و مجلات به عنوان اظهار نظر ها برون داده می شود، تا حدودی بازتاب موقف عده ای از عناصر متزلزل داخل جنبش است که پیروزی حتمی مردم ما و شکست امپریالیسم روس را در یک چارچوب متحرک و دائم تغییر نمی توانند ببینند؛ و توازنات مثبت و منفی در معادله کنونی جنگ را با دیدی ایستا و «کمی» می نگرند و

بدینسان است که دچار رخوت و سستی ناشی از برتری مطلق دشمن و عدم توازن کمی در جنگ میان ملت بی پناه و بی سلاح ما و امپریالیسم جهانخوار روس می گردند. ما با نظر اندازی بر وضع کلی جنبش مقاومت، عوامل مساعد و نامساعد را در جنبش مقاومت نشانه گیری کرده و بعد به آن تحرک درونی «اتودینامیسم - دیالکتیک» می پردازیم که بدون فهم دقیق آن نمی توان مشی دقیق واقعیت های متغیرکنونی را درک کرد. در اخیر نیز خواهیم کوشید با بررسی و استنتاج از این تحرک درونی که مستقل از ذهن و اراده عمل کنندگان آن وجود دارد، - مؤثر است و تأثیری پذیرد - چگونگی خروج پیروزمند از این جنگ را ترسیم نماییم. البته طرح همه جانبه و عمیق این همه مسائل در مقاله کوچک کنونی امکان پذیر نخواهد بود و ما در آینده خواهیم کوشید عناصری از آن را مفصل تر تحت مذاقه قرار دهیم، و اکنون باید ولو به طور بسیار گذرا و مختصر نقاطی روی حروف بگذاریم.

قسمت اول

وضع کلی جنبش مقاومت:

نظری برخریطه تحرک دشمن نشاندهنده اینست که روس اشغالگر و ابادی آن دارای دو نوع ارتش است. یکی ارتش روسی و دیگری ارتش پوشالی با سازمان های کمی آن (ملیسه، پیش آهنگان، گروه های دفاع از انقلاب و...). اکنون در کشور ما در حدود ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار ارتش روسی وجود دارد که دو چند همین تعداد نیز در آن طرف مرز به عنوان نیروی ذخیره نگهداری می شود. تغییر و تبدیل در آرایش نیرو ها، پیاده کردن فرقه های معینی و بیرون کشیدن عده ای که عدم کارآئی شان به اثبات رسیده است و یا بنا بر عوامل دیگری از قبیل تغییر و تبدیل در واحد های دارای وظایف جنگی ویژه، سیاست همیشگی روس بوده است. «ارتش سرخ» روس که اکنون چماق گنده استعمار روس علیه خلق ها و ملل دربند و اسیر است، از لحاظ ایدئولوژیک خود را «رسالتمند» می داند که باید در گسترش منافع سوسیال امپریالیسم و پاسداری از آن در سطح جهانی نقش خود را اداء نماید. این ارتش اگر چه در ترکیب دولت در درون جامعه روسیه از نفوذ بزرگی برخوردار است، ولی بنا بر اصل متبوع، در مکانیسم قدرت روس ارتشی است زیر فرماندهی مطلق حزب. سیاست سازان ارتش اکثراً خود سیاست سازان حزبی اند. این ارتش به جز از آن چه دولت و حزب می گوید، چیز دیگری نمی تواند بشنود و از این جهت مانند بسیاری از ارتش های استعماری در زیر تأثیر افسانه استعماری دولت خود قرار دارد و یا دقیق تر بگوئیم در انضباط خود شباهت زیادی به ارتش نازی در زمان «رایش سوم» دارد. از این جهت مورال جنگی آن در چارچوب یک ارتش استعماری فقط با شکست یا پیروزی نظامی حساب نمی شود، بلکه مستقیماً با ایدئولوژی و سیاست حاکم آن ارتباط می گیرد که دارای خصلتی عمیقاً عوامفریبانه است و اکنون در مقابل «جهان غرب» دارای منطق تهاجمی است، در حالی که در مقابل ملل دربند و اسیر دارای منطقی «دفاعی» و منفعل و در عین حال حيله گرانه است. ساز و برگ جنگی آن در تناسب با اوضاع افغانستان و مقاومت آن خیلی پیشرفته است؛ گرچه در بعضی حالات به علت سلسله مسائل جنگ پارتیزانی کارآئی بیشتر ابزار جنگی و تئوری نظامی آن عقب مانده و محدود است. دشمن می تواند از نیرو های ویژه خود (کوماندو، پراشوت) و یا نیروی هوایی خود حداکثر استفاده را ببرد تا برتری مطلق خود را هم در سطح ستراتیژیک و هم در سطح تاکتیکی تضمین نماید. این ارتش مانند سایر ارتش های بیگانه و اشغالگر از روی نقشه کار می کند، ارقام و خطوط بر آن حاکم است و به آن «کیمیای» پنهانی که مردم است، دسترسی ندارد. از مردم می ترسد، دوری می گزیند، می کشد و توسط آن ها کشته می شود. بنا بر آن مناسبات آن ها با مردم و مناطق مسکونی مناسباتی دشمنانه و آشتی ناپذیر است.

ارتش پوشالی و نوچه های ساخته و پرداخته روسی آن خلاف ارتش اشغالگر، ارتشی است که از درون سخت متلاشی شده است، مورال خود را از دست داده و هر دم به پای بتی به سجده افتیده است که فردا باید آن را در ملاء عام نفرین کند. اکثریت ارتش پوشالی هنوز هم خود را فریب خورده احساس می کند و در مقابل استعمارگر روس احساس نفرت و کینه دارند، گرچه خود نیز به عنوان ابزار گنگ جنایت در دست جنایتکاران حرفه ئی علیه مردم کشور خود استعمال شده اند. به هر حال، اکنون ما سر تبرئه و توجیه اعمال این دستگاه پوشالی را که همیشه در خدمت جباران و ستمکاران بومی و خارجی بوده است، نداریم. عناصر شریف و میهن دوست این ارتش یا وظایف خود را در قبال مردم انجام داده اند و یا هم اکنون در تحت بدترین شرایط انجام می دهند. ولی آنچه مهم است، اینست که ارتش پوشالی اولاً در اختلافات میان حزبی و غیرحزبی سرگردان است، و بعد هم در میان «پرچمی» و «خلقی» و ثالثاً هم در میان پرچمی و خلقی از یک جانب و گماشتگان مستقیم روس در ارتش از جانب دیگر.

بعضی از مفسران را عقیده بر این است که روسیه امپریالیستی با وجود ارتش صد هزار نفری متحد و مسلح افغانی نمی توانست به این خاک داخل شود، بناءً از بین بردن، انحلال و تضعیف ارتش افغانی یکی از برنامه های ممتد روس بوده است، که این ارتش باید از بین برود و آنها توسط خود مردم این سرزمین، تا ارتش اشغالگر بدون دغدغه خاطر بتواند مداخله نماید، و علت وجودی خود را برای مدت درازی در این سرزمین توجیه کند. این ارتش از لحاظ تربیت نظامی بی پایه، از نگاه پرسونل فقیر و از لحاظ ساز و برگ جنگی نیز در حدی متوسط است. مورال جنگی آن ها به علت این که اکثریت عساکر ارتش یا خود از جمله مجاهدین اند و یا اقوام و اعضای خانواده ایشان جزء مجاهدین اند، نمی توانند با احساس میهن دوستی - بر رخ مردم خود شمشیر بکشند.

به طور کلی وضع نظامی رژیم مزدور طوریت که هستی و نیستی آن به وجود و پشتیبانی یک ارتش بیگانه منوط است. دولت مزدور در طی بیش از شش سال قادر نشده است برای خود ارتشی دست و پا کند تا برای یک هفته نیز در مقابل حملات مقاومت ایستادگی نماید.

در حالی که دشمن روسی در اوائل سیاست «زمین سوخته» را پیش می برد و به یک جنگ نابودکننده سراسری اقدام کرده بود، بعد از گذشتن یک مرحله از جنگ فرسایشی و حرکات مانوری و نفوذی، اکنون وارد عملیات تخریبی و جنگ استحکاماتی خود شده است، که مشخصه دوران کنونی را - ایجاد مناطق سوق الجیشی دارای اهمیت زیاد می سازد تا دشمن بتواند از آن جا مناطق دیگر را از لحاظ سیاسی و نظامی زیر نظر، هدایت و آتش خود بگیرد.

در رابطه با نیرو های مجاهد، آن ها از یک سیاست جنگی «سرکوب و تجزیه» پیروی می کنند که در اوائل جنگ سیاست سرکوب نقش اساسی و عمده داشت، ولی اکنون بعد از گذشت سال ها این سیاست در یک ترکیب پیچیده «سرکوب - تجزیه - سرکوب» به پیش می رود.

جنگ مقاومت ما که بر پایه یک جنبش خودبه خودی مردم شکل گرفته بود، علی رغم این که جنبشی ست فراگیر توده ئی و مقاومتی است همه جانبه؛ ولی از مشاکل قبیله ئی (TRIBALISM)، سمتگرائی (REGIONALISM) و محل گرائی (LOCALISM) و مهمتر از همه فقدان یک فرماندهی نظامی - سیاسی رهنما و رهگشا رنج می برد. جنبش مقاومتی چنین از لحاظ پهنا در تمام نقاط کشور و در دورترین قراء و قصبات گسترش یافته است. شعاع این مقاومت در واقع به امتداد محیط آن است. و از جانب دیگر یک حالت چند مرکزی نظامی (POLYCENTRISM) به وجود آمده است تا به آن حدی که هر قریه، هر سمت و هر نقطه ای از کشور می تواند خود جرقه ای گردد که از آن حریق فراگیر برخیزد. گاهی این جرقه از هرات زبانه می کشد، زمانی در چنداول، وقتی نیز در قندهار و گهی دیگر در پنجشیر متمرکز می گردد و... بدین صورت مرکز ثقل این جنبش نه در احزاب موجود در پشاور و نه در دست این یا

آن فرمانده که پیشبینی می شود "چه گوارا" و یا "تیتوی" افغانستان باشد، بلکه مرکز ثقل آن معادل به قاعده وسیع و گسترده آنست. و به همین جهت نیز اگر دشمن در شمال حمله می کند، مقاومت در جنوب اوج می گیرد. اگر در شرق سرکوب نماید، مقاومت در غرب زبانه می کشد. چند مرکزیت (POLYCENTRISM) نظامی که نشانه صبوت و تپش لاینقطع این مقاومت و زایش و پایش دایم آن را در میان توده های میلیونی مردم نشان می دهد، در واقع می تواند یکی از امتیازات مرحله ئی - مراحل اولی، بدوی و گسترشی - باشد که با پیشرفت جنبش مقاومت - در صورتی که این حالت ناهمگون با برنامه حفظ و اداره نگردد و به طور هدفمند اشکال و درجات حدت آن کم و زیاد نگردد - می تواند به عاملی سد کننده و حتی تباہ کننده مبدل گردد.

جنگ مقاومت، به عنوان پدیده ای اجتماعی - هم در محدوده ملی و هم در محدوده بین المللی و جهانی روزتا روز به بغرنجی می گراید و عوامل جدید و تازه ای در محاسبات ستراتیژیک آن مورد اهمیت قرار می گیرد.

توده های وسیع مردم و قهرمانان گمنامی که آغازگر شورش و ادامه دهنده پرشور آن اند، با بغرنجی روز افزون اوضاع می بینند که جنگ و اداره آن روزتا روز از محدوده مسائل حسی - تفنگ، مرمی و پول - به چیز های مجرد تر و غیر مرئی تر ارتقاء می یابد که حس نمی شود، ولی فهمیده می شود: به سازماندهی نظامی، به شیوه های علمی، به فرماندهی نقشه مند، به رهبری آگاه و دوراندیش، به سنجش های پیچیده و تجاوز کرده از محدوده یک جبهه و یا یک محل نیاز دارد. تأثیرات چند جانبه این پیچیدگی اوضاع - صرف نظر از نتایج مثبت آن - ، فروپاشیدگی و پوسیدگی روز افزون جنبش خود به خودی را نشان می دهد که در شکل نظامی آن عدم مقدرت واحد های بی حد و حصر نظامی در قضایای بزرگ انقلاب و مردم و گسترش نظامی را در چارچوب جنبش مقاومت بازگو می کند.

نکته بسیار مهمی که در ارتباط با اوضاع نظامی جنبش مقاومت وجود دارد، اینست که این جنبش از پشتوانه وسیع ملی، توده ئی و لوژستیکی برخوردار است. علت تحرک بی حد و حصر، ستر و اخفاء، کشف و خبر و در نتیجه غافلگیری مداوم دشمن دقیقاً در همین پشتوانه نهفته است. توده های مردم هم راهنمای مقاومت اند و هم پوشش آن، هم چشم و چراغ مقاومت اند، شفاخانه و استراحتگاه های میدانی بر دوش توانای مردم حمل می شود، و مهم تر از همه تمام بار لوژستیک مقاومت (غذا دادن مقاومت، رساندن آذوقه برای آن ها، شکستن حلقه محاصره اقتصادی، محل رهایش گرم و سرد برای مجاهدین در تمام فصول، مرمی ذخیره، کالا و لباس و...) همه به طور رضاکارانه توسط خود مردم حمل می شود. اگر این همبستگی شگفت انگیز مردم و این کمک بی شائبه و جانبازانة آن ها نبود، مقاومت کنونی یا مطلقاً نمی توانست برای این مدت دراز و در تحت شرایط موجود ادامه یابد و یا فقط با تحمل مشکلات زیاد و آنهم در ساحه های محدودی می توانست پایه بگیرد، اگر چه تأیید و همبستگی تمام جهان را هم با خود می داشت. در جنگ کنونی این مسأله ای ست اساسی که ما بعداً روی آن مکث بیشتری خواهیم کرد.

تفاوت وضع ما با دشمن از زمین تا آسمان است. دشمن باید غذای خود را با خود داشته باشد. مردم حتی یک لقمه نان هم به آن ها کمک نمی کنند. شفاخانه های شان در پشت شان سوار است. جاسوس و خیرچین شان باید در شرایط بسیار بد و با آلات و ابزار پیشرفته و با ترس از میان امواج لایتناهی تفر و انزجار مردم حرکت کند که اکثراً از دید تیزبین مردم در امان نمی ماند. هم خود دشمن، هم ارتش اشغالگر و پوشالی اش و هم نوچه ها و تفاله هایش به کلی از مردم به دور اند و بدین صورت دشمن قدرت تحرک، غافل گیری و... را ندارد، اتکایش فقط بر «پلنگی» های هوایی و طیاره های تجسسی پیشرفته اش است که قبل از هر عملیاتی چند روز به نقشه برداری می پردازد و چنانچه معلوم است، در یک جنگ شدیداً متحرک و چند مرکزی (POLYCENTER) افغانستان تأثیر مخرب دارد، ولی نمی تواند نقش تعیین کننده را در جنگ داشته باشد.

جنبش مقاومت از لحاظ مورال در اوج غرور حماسی خود قرار دارد. مجاهد شدن و تفنگ رزم برشانه داشتن نه تنها مایه هستی است، بلکه عزت، شرف و آبروی خودشخص، خانواده و مربوطین آن بدان وابسته شده است. شهادت، مهاجرت، خانه خرابی، ازدست دادن مایملک، ثروت های منقول و غیرمنقول برای دفاع از وطن، ناموس و دین این مثلث ارزشی مردم ما، با افتخار و سربلندی مورد پذیرش قرار می گیرد.

ولی جنبش از لحاظ انضباط سیاسی و یا نظامی - آگاهانه یا غیرآگاهانه در وضع بدی قرار دارد. در میان بسیاری از گروه های مقاومت چیزی به نام انضباط نظامی وجود ندارد. دموکراسی بدوی مجتمعات قبیله نی بر آن حکومت می کند. تسلط قومندان و یا آمر گروپ و یا ساحه فقط با شخصیت او - در سیاق وضع اجتماعی اش - می تواند قابل فهم باشد. ارزش های نظامی هنوز به طور کامل در مقاومت ره باز نکرده است. علاوهً هدفمندی جنبش مقاومت به مفهوم داشتن برنامه منسجم نظامی برای آزادی افغانستان و یا به عبارت دیگر ستراتیژی نظامی برای اکثر سازمان های مقاومت هنوز مطرح نگردیده است و یا حداقل در میان نیرو های جنگنده آن راه نیافته است.

این نقایص اگر از یک جانب ناشی از رشد خود به خودی جنبش مقاومت است، از جانب دیگر نیز ضعف تاریخی آن نیرو هائی را به نمایش می گذارد که طی شش سال جنگ - علی رغم امکانات نسبتاً خوب منطقه و بین المللی - برای گذار از این کاستی ها کوچک ترین گامی نیز برنداشته اند.

اگر چه در بعد نظامی به علت سلسله مسائل ذکر شده و غیره؛ وضع تا حدودی متماثل به دشمن معلوم می شود، ولی در جوانب دیگر پدیده جنگ، به خصوص در بعد سیاسی، اوضاع کاملاً به ضرر دشمن است.

دشمن که در اول از خلال یک کودتا می خواست تسلط جابرانه استعماری خود را بر کشور ما بگستراند، با سیاست یک دست ساختن دولت و جامعه و «اصلاحات» استعماری کوشید که با یک روشی دوگانه، دشمنان را از سر راه خود بردارد و پایه ای اجتماعی در میان مردم ایجاد نماید. ولی هیچ کدام این دو سیاست به هم پیوسته نتوانست در سرزمین آزاده ما پا گیرد. تمام مؤسسات اجتماعی، سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی استعمار در مقابل قیام عمومی مردم فروریخت و یا لرزان شد. و امپریالیسم روس در میان دست و پا زدن های مذبحخانه به سیاست تغییر مهره ها پرداخت. «تره کی» توسط شاگرد وفادارش خفه گردید و جلا «دلیر» کودتای ثور توسط جنرال پوتکین، که خود نیز جان خود را در این ماجرای رسوا از دست داد؛ به نام جاسوس (CIA)؟! از بین رفت. ولی نه تغییر مهره ها و نه هم تهاجم گستاخانه روس هیچ کدام نتوانست دردی را مداوا کند.

از لحاظ سیاسی روس امپریالیستی جنگ را از آغاز - از روز تولد نامیمون کودتای هفت ثور - باخته است و امکان برد آن در این قضیه هیچ متصور نیست. حال بعد از شش سال و شاید هم بعد از پانزده و بیست سال آینده مشکل روس استعماری این خواهد بود که چگونه آبروی از دست رفته خود را به دست بیاورد غافل از این که قیام شکوهمند مردم ما، و جنایتکاری خود روس امپریالیستی اکنون دیربست که ثبت کتیبه خارا این تاریخ شده است و نمی توان آن را از لوح روزگار زدود. امپریالیسم روس فقط قادر است جنایات بیشتری را مرتکب شود، قادر است باعث بی خانمانی، دربردی میلیون ها تن دیگر از هموطنان ما گردد؛ ولی این حکم و تجربه را که مردم افغانستان در مقابل تجاوز گستاخانه روس با صدای بلند و رسا «نه!» گفته اند، نمی تواند نابود سازد. این مسأله حتی مربوط به شکست و پیروزی نظامی در این جنگ نیز نیست و تأثیرات تاریخی آن عمیق تر و گسترده تر و پایا تر از مرحله گذرای کنونی خواهد بود.

اکنون بعد از شش سال و اندی پس از تجاوز گستاخانه، روس امپریالیستی نتوانسته است یکی از طبقات اجتماعی را به دور برنامه استعماری خود جلب نماید. باند دلالان یا حزب بدنام «دموکراتیک خلق» - آن چنان که باید - با تمام

فرکسیون های خود بعد از کودتای هفت ثور و ارتکاب خیانت و جنایت بی شماری در حق وطن، ملت و مردم ما به باندی از جنایتکاران حرفه نی سقوط کرد که کاری جز چاکری برای روس و فروختن شرف، آبرو و مقدرات ملی ما به مثنی بیگانه ندارند، که به نام «مشاور» بر شانه های آن ها سوار اند. کوشش رسوای آن ها برای گرفتن عسکری از سنین ۱۶ تا ۴۰ در واقع حکایت آب در غربال گرفتن را در سطح یک دولت!! مزدور به خاطر می آورد تا این نفرین شدگان تاریخ در زندگی ننگین شان نیز مسخره گردند.

سازمان های اولیه، ملیشه، گروه های دفاع، خاندوی و... تقالۀ گنبدیۀ جامعۀ فروپاشیدۀ قرون وسطائی را که در چارچوب استعماری برای تثبیت خود در تلاش و تقلاء است، نشان می دهد که چگونه عناصری از طبقات اصلی خود به عنوان اعضای گنبدیۀ و به درد نخور آن جدا شده و زندگی خود را با مناسبات، مؤسسات و جنایات استعماری هماهنگ و هم هویت می سازند و با شکار هموطنان به پاخاستۀ خود می خواهند سیمای مسخ شده و کریه خود را به عنوان زانده استعماری از خلال ویتترین های نمایشی استعمار به نمایش بگذارند.

از جانب دیگر مردم ما بعد از کودتای هفت ثور و به خصوص بعد از «مرحلۀ نوین تکاملی آن» - اشغال نظامی کشور ما - همگی به خاطر دفاع از آزادی، حاکمیت ملی و سرزمین، ارزش های معنوی موجود در آن به پاخاسته و مقاومت ما معراج خیره کننده حماسه یک ملت ضد استعماری را نشان می دهد که به جز از عده ای خودفروخته و رسوا کسی یارای آن را ندارد که از این مسیرت پر عظمت دوری گزیند.

مناسبات مردم ما با «پرچمی» و «خلقی» دشمنانه و آشتی ناپذیر است. مردم آن ها را به مثابۀ وطنفروشان و جنایتکارانی می بینند که مجری اراده استعمارگر روس در افغانستان اند. عربده کشیدن ها، به دار زدن ها، تیرباران کردن ها، بمبارد کردن و چور و چپاول را مردم ما با شکیبایی غیرقابل وصفی تحمل کرده و در میدان نبرد با نثار هستی خود در محراب آزادی پاسخی سرنوشت ساز به استعمارگر روس داده اند. مردم بدون این که احزاب و یا سازمان های سیاسی آن ها را برانگیزد، سازماندهی و یا بسیج کند، در طی تمام مدت مقاومت در یک بسیج عالی و بی نظیری به سر می برند و آمادگی دارند تمام زندگی، دارائی، مقدرات و هستی خود را در راه آزاد میهن قربان کنند. مردم در تمام مدت شش سال در یک حالت تهاجم سیاسی مداوم قرار دارند و به همین علت نیز برنامه های استعماری روس و حیلۀ های گوناگون آن در مقابل صخره استواری مردم به عقب برگشته است و در هیچ جا حتی در مناطق تحت سلطۀ دشمن - تا خود مرکز کابل - دشمن قادر نیست با مردم روابط عادی سیاسی برقرار نماید.

سازماندهی سیاسی مقاومت نیز بنا بر این که از مجرا های مختلف و بر پایه انگیزه های مختلف و متناقضی بنا یافته است شدیداً متنوع و ناهمگون است: تعدادی از نیرو ها خود را در ورای مرز های کشور سازماندهی کردند، تعدادی از این سازمان ها قبل از کودتای هفت ثور در بیرون از کشور به سر می بردند و برخی دیگر نیز با استفاده از رستاخیز ملت ایران توانستند از آن جا به سازماندهی مقاومت بپردازند. از جانب دیگر مردم و تعدادی از نیرو های سیاسی وفادار به مردم نیز در داخل کشور به سازماندهی های متناسب با اوضاع پرداختند.

در مضمون این سازماندهی نیز اختلاف زیادی وجود دارد. برخی از انقلاب اسلامی - مطابق به طرح ایران و یا اخوان المسلمین مصر و یا جماعت اسلامی پاکستان - صحبت می کنند و در واقع سرنوشت خود را با پیروزی، پیشرفت و یا شکست و عقب گشت این نیرو ها پیوند می زنند. آن ها در مقابله با طرح «جهان وطنیت روس» «جهان وطنیت» دیگری را مطرح می سازند که در هر صورت آزادی و استقلال ملی ما در مجموعه ای بزرگ تر منحل می گردد؛ باری با پوشش انقلابی نما و باری دیگر در قبای تقدس مذهبی.

برخی دیگر از انقلاب ملی اسلامی یاد می کنند. جناحی از آن ها از ملی مانند جزام می ترسند و خوش دارند از آویزه ملی فقط برای مصرف سیاسی خود در جا های معینی «حسن استفاده» نمایند، بدون این که به این مسأله توجه داشته باشند که تعهد به اساسات ملی خود سلسله ای از ارزش ها و واکنش ها را به طور لازمی با خود می آورد.

جناح دیگر آن نیز از «اسلامی» فقط برای کفاره گناهان کرده یا ناکرده گذشته خود استفاده می نمایند و فکر می کنند با شکرخواهی شکرخائی را تمرین خواهند کرد. این عناصر که خود اکثراً از اساسات اسلامی به دور بوده و هنوز هم در زندگی شخصی و تمناات درونی خود سخت در مقابل ارزش های مذهبی - اسلامی بی توجه اند، با یک «سیاست متوازن» می خواهند کژی میان خود را با عصای مسیحائی علاج نمایند و از این هم ابا ندارند که گهگاهی این عصا را به عنوان چماق کفاره و تکفیر علیه مخالفان خود به کار برند.

به هر حال، اگر گروه اولی به چیزی عقیده دارد که از نظام ارزشی - سمبول نظام مذهبی - جامعه ما بیگانه است و با این علت روزتا روز به انفصال بیشتر آن ها از پیکر جامعه می انجامد، گروه دیگر به علت عدم اعتقاد به آنچه می گویند، نتوانسته اند سازمانی مطابق به ایده آل خود را به وجود آورند و یا دقیق تر بگوئیم سازمانی مطابق به ایده آل واقعی خود به وجود آورده اند که سرتاپای آن را کاسبکاری سیاسی و اخلاقی گرفته است.

در داخل جامعه ما مردم اکثراً به سازماندهی های سیاسی - سنتی همت گماشتند تا از یک طرف در مقابل تهاجم استعماری ایستادگی نمایند و از جانب دیگر خود را از شر سازماندهی های خارج کشوری در امان داشته باشند. جرگه های قومی، به وجود آوردن سازمان های محلی - نمونه نورستان، غرستان - اتحادیه های قومی، اتحادیه های ولایتی، اتحادیه های ملیتی و... همگی اشکال مختلف سازماندهی های سنتی جامعه ما است که اکثراً بنا بر شرایط و اوضاع جدید خود را تجدید ساختمان کرده اند، ولی در ماهیت امر دارای همان مضمون قدیمی و سنتی اند.

نیرو های ملی و انقلابی جامعه که در بطن جامعه به طور عینی وجود دارند و در واقع بازتاب پیشرفت بیش از قرن جامعه معاصر ما را در تمام ابعاد آن نشان می دهند، در واقع رسالت حل قضیه استعماری را در جامعه دارند و هم اکنون به طور عاجل و فوری وظیفه بسیج و سازماندهی مردم را روی یک برنامه دقیق و واضح به دوش می کشند؛ در درون کشور به کار خود آغاز نمودند و تا هم اکنون در تحت شرایط بی حد بغرنج و بی نهایت دردناک به کار و پیکار خود ادامه می دهند. این نیرو به علت نوپای بودن آن در جامعه، اوضاع شدیداً بغرنجی که جامعه ما را گرفته است، در اوضاع نامساعد منطقه و بین المللی و به علت پراگندگی صفوف آن و سلسله عوامل دیگر، تا اکنون هنوز قادر نگردیده است توانائی های فعلی و تاریخی خود را به طور کامل در جامعه به آزمون بگذارد.

این وضع یقیناً نه تنها در ابعاد نظامی و سیاسی به صورتی چنین بغرنج به پیش می رود، بلکه در ساحه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و در مناسبات بین المللی نیز دارای تعقیدات و پیچیدگی های خاص خود است که ما از اطاله کلام در این مورد صرف نظر می کنیم.

به طور خلاصه منظره کلی جنبش نشان دهنده اینست که جامعه ما اکنون در یک تب دوگانه استعماری - انقلابی می سوزد. نیرو های استعماری با تفوق نظامی خود می کوشند با استفاده از تمام مزایای برتری نظامی، شکست های فاحش سیاسی - اقتصادی و فرهنگی نیرو های خود و مزدور خود را در کشور ما و بدنمایی و رسوائی اش را در سطح بین المللی با فشار نظامی بپوشانند، لجام بزند و تغییر دهد. و با تفوق تخنیکی و استفاده از انضباط آهنین ارتش استعماری اش تا آن جایی از لحاظ نظامی بر جنبش فشار بیاورد که معادله سیاسی - اجتماعی به نفع او تغییر کند.

جنبش مقاومت از لحاظ نظامی روز تا روز آزموده تر می گردد، با وجود برتری های توده ای، لوژستیک و مورال جنگی، از لحاظ نظامی روز تا روز آزموده تر می گردد، با وجود برتری های توده ای، لوژستیک و مورال جنگی، از

لحاظ این که به امراض محلی - سمتی و قومی گرفتار است و از لحاظ ساز و برگ نیز کمبود دارد، نمی تواند مورد مقایسه با نیروی دشمن قرار بگیرد و باوجود این که نقش تخریبی آن در مقابله با استعمار فراوان است، ولی در ورای آن برای بنیانگذاری یک ارتش آزادیبخش هنوز راه درازی در پیش دارد.

از لحاظ سیاسی جنبش کنونی ما در خلال شش سال - چه به صورت غیرسازمان یافته و چه از خلال سازمان های سیاسی خود - به نفی تسلط استعماری رسیده اند. این برخورد بی حد قاطع، فراگیر و استوار است؛ ولی اشکال سازماندهی سیاسی متأسفانه متناسب با عظمت درخشنده مقاومت کنونی ما نیست. دشمن از لحاظ سیاسی تجرید شده و منفصل است و تمام غرش های سبعانه و حيله گری های آن نتوانسته است تأثیری بزرگ بر مردم وارد نماید.

در اخیر باید یک نکته را بیش تر متبازل ساخت که حل زودرس نظامی مسأله افغانستان برای هر دو طرف قضیه - مردم ما و استعمارگر روس - نه امکان پذیر است و نه هم مفید، بناءً ، با هر پیشرفتی در جنبش، هر دو طرف می کوشند تا توازنات جنگ به مفهوم مرکب(نظامی - سیاسی - اجتماعی و...) آن جامعه را همراه با ابزار نظامی تغییر دهد. و این دو مقوله پیوسته به هم و جدا از هم اند.

ادامه دارد